

## نفس در آراء رواقیون<sup>۱</sup>

آراء و افکار رواقیون دربارهٔ نفس به وسیله فیلون اسکندرانی و جالینوس به مارسیده است و بنا بر گفته‌های این راویان ، نفس در فلسفهٔ رواقی دارای اصل و مبدائی غیر مادی نیست ، بلکه نفس به مثابهٔ ماده و جسم است .

در جهان شناسی و الهیات رواقیون مفهوم جسمانیت نفس تشریح شده و اجمالاً "گوئیم ، نفس به مثابهٔ آتش است یا نفس نفعهای آتشین است .

نفس در جنین دارای وظیفه‌ای است که آنرا امروزه در علم پزشکی نظم دهنده (۲) می نامند مانند آتش فعالی که مبدأ الهی است که نظم دهندهٔ جهان است . این نفس به جسم صورت و شکل می بخشد و در حالت جنینی این نفس ، بیشتر به نوعی نیروی نباتی مانند است به مثابهٔ کودکی که در این حالت به وسیلهٔ بند ناف به مادر پیوند دارد ، به منزله گیاهی می ماند که ریشه های آن گیاه غذای خود را به دست می آورد .

بعد از تولد ، نفس به وسیلهٔ هوای سرد خارجی ، تهییج می شود و تنش (۳) آن را مضعف میسازد و از این هنگام است که نفس استعداد احساس و تصور کردن را پیدا می کند و احساس و تصور مشابه نقوشی است که از مهر روی موم صورت می بندد یا به مثابهٔ نوشته های روی پاپیروس است .

در این مرحله نفس انگیزه ها و تحریکات خارجی را پاسخ میدهد و بعد کم کم نفس به حد کمال رشد میرسد و مفاهیم مشترک و کلی را از سن هفت سالگی به بعد درک می کند

وبالآخره وقتی که به سن چهارده سالگی رسید نفس بصورت قوه انشاد و منشأ ایجاد و تولید درمی آید و توانائی پیدامی کند که موجودات چند دیگری به مثابه خویش را خلق و تولید کند .

هنگامیکه نفس بدین ترتیب به حد بلوغ و کمال رسید بنا بر قول رواقیون ، طبیعت وظیفه دیگری غیر از آنچه که مورد تأیید آکادمی افلاطون و لکائوم ارسطویی است بر عهده نفس میگذارد .

افلاطون گوید : نفس دارای سه جزء است .

۱- قوه شهوانی ( شهوات پست ) که جایگاه آن شکم و مولد انحراف و شهوت و انحطاط و فضیلت آن در میانه روی و عفت است (۵) .

۲- قوه غضبی که جایگاه آن کبد و فضیلت آن شجاعت است (۶) .

۳- روح فنا ناپذیر که جایگاه آن سرو منشأ آن عقل و فضیلت آن فرزانی است . (۷) عدالت فضیلتی است که از تعادل اجزاء نفس حاصل میشود .

نفس در فلسفه افلاطون تشبیه به آرا به ای شده که به وسیله دواسب رانده میشود ، یکی اسب سفید که کاملاً تربیت شده است و دوستدار یقین و حقیقت است و برای هدایت و راهنمایی آن اسب نیازی به تنبیه و تادیب نیست .

دیگری اسب سیاه که تنومند و بی قواره و دوستدار بی نظمی و بی تعادلی است و به سختی از راننده تبعیت می کند و حتی شلاق و شکنجه و آرا به راه نمی آورد (۸) . بالاخره در فلسفه افلاطونی چند اسطوره دیده می شود که از هیبوط نفس گفتگو می کند ، این اساطیر در نظر افلاطون ، اهمیت متافیزیکی و معرفت منطقی دارد (۹) .

در نظر افلاطون جزئی از نفس نه تنها کاملاً دارای جنبه معنوی است بلکه مبدأ ایجاد تکیه گاهی برای شرایعی است که قسمتی از نفس را جنبه جاودانی داده و در ادیان گوناگون از آن الهام گرفته و گفته ما بافته و یاراهها و طرقی برای نجات یافته اند .  
در آراء ارسطون نیز ، یک تقسیم بندی درباره نفس را ملاحظه می کنیم که بیشتر مبتنی بر ضرورت در آراء ارسطون نیز ، یک تقسیم بندی درباره نفس را ملاحظه می کنیم که بیشتر مبتنی بر ضرورت نظم منطقی است .

ارسطو نفس را دارای سه قوه نباتی و حیوانی و نفس ناطقه میدانند . در نظر رواقیون وجوه امتیاز در تقسیم بندی قوای نفس که درباره ماهیت نفس منظور میگردد بیشتر مبتنی بر نظام تولیدی است (۱۰) و نفس مبدأ وجودی و تولیدی است (۱۱) که از مراحل رشد و تکامل میگذرد .



علاوه بر این اگر رواقیون از اجزای مختلف نفس گفتگو می کنند این بحث بیشتر بر اساس نظریه همدردی (۱۲) و همبستگی و نظریه تنش (۱۳) مبتنی است و نفس با وجود قوای گوناگون در اصل دارای وحدت اساسی و سازنده است و ماهیت آن دستخوش تغییر قرار نمیگیرد .  
بالاخره بحث نفس از فلسفه رواقی در هیچ شریعت و دیانتی به خدمت گرفته نمیشود و خلاصه آن بحث این است که نفس را امری واحد میدانند ولی در عین حال در آن هشت جزء مجزا مشاهده میشود که عبارتند از .

۱ - جزء هدایت کننده و رهبر و مدبر و مدیر (۱۴)

۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ - حواس پنجگانه ( باصره - سامعه - ذائقه - شامه - لامسه )

۷ - قوه تولیدی (۱۵)

۸ - قوه گفتار و بیان (۱۶)

جزء هادی و رهبر به مانند عنکبوت است که در مرکز تارها قرار دارد و هر چیز را که از پیرامون و حدود او بخواهد بگذرد صید می کند و در می یابد .

و به اعتبار دیگر جزء هادی به مثابه حیوانی دریائی خرچنگ مانند است که دارای اجزائی است و به وسیله چنگکها بر اشیاء و امور اطراف چنگ میزند و آنها را به چنگ میآورد . جزء هادی منشأ یک گشش است که پرتو افکنی می کند ، رواقیون میگویند :

" شریف ترین جزء نفس آن جزئی است که سایر قوای نفس را راهنمایی می کند و همین جزء است که مشتمل بر احساسات و تصورات است و عواطف و ادراکات ما را ایجاد می کند و آنرا بیان یا کلام عقل می نامند . (۱۷)

از این جزء نفس است که هفت قوه و نیرو جدا میشود و مانند بازوان حیوان دریائی در اطراف بدن و جسم پراکنده میشود .

پنج حس طبیعی جزء این هفت نیرو هستند که عبارتند از .

حس باصره - حس شامه - حس سامعه - حس ذائقه و حس لامسه .

حس باصره عبارت است از نفسی که از عقل و جزء عالی تا آلت حس ( چشم ) کشیده میشود .

حس سامعه عبارت است از نفسی که از فهم تا آلت حس ( گوش ) گسترده گردیده است .

حس شامه عبارت است از نفسی که از عقل میگذرد تا به بینی میرسد .

حس ذائقه عبارت است از نفسی که از قسمت عالی آغاز میشود و کشیده میشود تا زبان .

حس لامسه عبارت است از نفسی که از قسمت عالی نفس سرچشمه می گیرد و تا سطح محسوس

اشیاء که مخصوص لمس اشیاء هستند رانده میشود . جزء ششم قسمت مولد نامیده میشود و عبارت است از نفسی که از قسمت اصلی نفس ناشی میشود و تا اعضاء و آلات تناسلی رانده میشود .

هفتمین جزء بنا بر نامگذاری زنون (۱۸) عبارت است از صدا (۱۹) که نفسی است که از قسمت عالی روح آغاز و به حنجره و حلق و گلو و زبان و سایر اعضاء و اندام‌هایی که خاص گفتار هستند ختم میگردد .

قسمت عالی ذهن آن جزء ثابتی است که در مرکز سر وجود دارد و مدبر و مدیر سایر قوی (۲۰) است .

این گفته پلوتارخس بیشتر روی تداوم نفس و اهمیت مفهوم تنش قرار دارد و به نظری آید برای کلئانتس (۲۱) فرق دارد . بنا بر رأی کلئانتس بخاراتی از قسمت عالی صادر میشود تا سایر اجزاء بدن را به جنبش وادار نماید . در نظر خروسیپوس بر خلاف آنچه که گذشت رأی وی درست مطابق فلسفه مادی رواقی است بدینمعنی که هژمونیخون خود ذات و جوهر است که پیرامون حواس منتشر میگردد . " نفس نفخ‌های آتشین است و تا زمانی که تنفس طبیعی حیات ، ترتیب و انتظامی به جسم می بخشد این نفخه دائما " در اطراف تمام اجزاء بدن منتشر میشود . "

بطور کلی بنظر می آید که نفس به تعداد مناطق سازمان جسم و بدن منقسم و پراکنده میگردد . جزئی از روان که در پیرامون نای پراکنده میشود ایجاد صدا می کند . جزئی که در قسمت حس باصره پراکنده میشود مبصرات و جزئی که در قسمت حس سامعه منتشر میشود مسموعات و آن جزئی که در اجزاء تناسلی باقی میماند و منشا اصلی را تشکیل میدهد که اندکی با سایر جواهر نفسانی فرق دارد به عنوان تخم تولید یا علت نطفه‌ای یا بذری (۲۲) خوانده میشود و قسمتی از نفس که تمام اجزاء دیگر در آن تمرکز می یابد و ما جای آن را در قلب قرار میدهیم و آن هژمونیخون است (۲۳) خروسیپوس درباره جایگاه عا، نفس گفته که این مطلب تولید آراء مختلفه کرده است بعضی گفته‌اند جایگاه آن سر و برخی آنرا سینه و خود وی آنرا قلب میدانند و در این باب ادله‌ای از اصطلاحات عامیانه و ضرب - المثل‌های رایج در بین مردم که دلالت بر این معنی می کند ذکر می نماید .

اگر نظریه بظاهر منسوب به انباز قلس (۲۴) را که افلاطون در تیمائوس (۲۵) از آن بحث کرده است بیاد بیاوریم ، خواهیم دید که رأی خروسیپوس در آن اقتباس شده ، آنجائی که میگوید



از حده چشم انسان نور و پرتوی از هوا و آتش، در خارج به شکل مخروطی که راس آن در مردمک چشم واقعه آن قطر شیء خارجی است منتشر میشود و ابصار وقتی صورت میگیرد که شیء خارجی در داخل این مخروط قرار داشته باشد و هر چه فاصله بیشتر باشد ابصار ضعیف تر است تا جایی که با افزوده شدن فاصله زیاد رؤیت صورت پذیر نیست.

همچنین از گوش نفعهای سمعی در اطراف منتشر میشود و نحوه انتشار نفعه به مثابه پیدائی امواج در آب به هنگام انداختن سنگ است که ایجاد موج می کند.

این مفاهیم گرچه ابتدائی بنظر میآیند ولی در سیر فکری رواقیون و اجدهمیت خاصی است و مبین این اصل است که جهان متصل واحد است و همبستگی بین اجزاء این جهان وجود دارد.

بنابراین ادراک و احساسات عبارتند از تلاقی و برخورد و تبادل تنش هائی که بین حواس ما، و اجسامی که اطراف ما را احاطه کرده اند ایجاد میشود.

از اینروست که رواقیون اعتقاد دارند که نفس نه فقط بر حسب نظام زیستی یا نظام حرکتی عمل می کند بلکه عمل نفس عملی ادراکی و شناختی (۲۶) است که موجب معرفت و دانش است یعنی در پرتو نفس است که انسان میتواند بر اثر دانش و عقل خودش را با جهان تطبیق دهد و بدین ترتیب بر حسب حکمت و خرد زندگانی کند.

نفس دارای دو عمل و وظیفه اساسی است.

۱- تصور یا احساس (۲۷) که بر اثر تاثیر شیء خارجی بر ذات نفس عارض میشود.

۲- میل و گرایش (۲۸) که عبارت است از قوه انفعال که واجدمهرو کین و میل و نفرت است اما عقل انسان جز با تصورات صحیح و درست ارتباط برقرار نمی کند و جز با انفعالات و تمایلاتی که مطابق با طبیعت باشد نمی پذیرد و در این صورت است که گرایش جنبه عقلانی پیدامی کند و در این موقع است که ادراک تبدیل به اراده میشود. نظریه نفس در فلسفه رواقیون که مبداء حیات و عقل است به هیچ وجه مانند آراء افلاطون و عقاید مسیحیت این افتخار مذهبی را پیدانکرد که به صورت دستگاهی ایمانی و شریعتی درآمد و موجب مجازات گناهکاران یا پاداش نیکوکاران در عالم دیگر واقع گردد.

مسأله حیات جاودانی آینده، هرگز ذهن رواقیون را به خود مشغول نداشت و آنها

به آنچه که در افکار جاری شایع و ساری بود بسنده کرده اند.

در نظر زنون، نفوس بعد از انعدام جسم به حیات خود ادامه میدهند ولی با لمآل معدوم

میشوند .  
در نظر کلتا نتس نفوس در اشتغال جهانی نیست و نابود میگردد .  
در نظر خروسیپوس نفوس گناهکاران پس از فساد جسم از بین میروند ولی نفوس نیکوکاران  
در پیرامون زمین میچرخند و از فیضان درونی خود تغذیه می کنند و حرکت آنان مانند  
حرکت ستارگان است که بر اثر چرخش به شکل کروی در می آیند .

### یادداشت ها :

۱ - این مقاله برگی چند از ترجمه کتابی در باب رواقیون است .

2 Organisateur

3 Tension

5 Tempérance

6 Courage

7 Prudence

۴ - صفحه ۶۹ تیمائوس و صفحه ۴۳۶ جمهوری

۸ - صفحه ۲۴۶ فدروس

۹ - صفحه ۶۱۱ جمهوری و صفحه ۸۱ فدون و ۲۴۸ فدروس .

10 Génétique

11 Ontogénétique

12 Sympathie

13 Tension

14 Hegemonikon

15 Reproductrice

16 parole

17 Le discours de la raison

18 Zenon

19 La Voix

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۲۰ - بنا به گفته پلوتارخس در کتاب عقائد فلاسفه صفحه ۲۱ .

21 celeanths

22 La Raisom Séminal

۲۳ - صفحه ۱۵ کتاب مقیاسات ترجمه ژ- بلن

24 Impedocle

25 Timmée

26 Gnoseologie

27 Representation

28 Inclination